

بعد از انتشار عمومی نامه ای از طرف بچه های کمپ پناهجویی Schwelm در خیابان Kaiserstraße در تاریخ 7 ژانویه 2019 مسئولان شهر جلسه ای را ترتیب دادند تا با پناهندگان در اتاق ملاقات کمپ دیدار کنند تا درباره ی مشکلات با یکدیگر صحبت کنند! تا آن جایی که من می دانم تاریخ این جلسه یک روز قبل تر اطلاع رسانی شده بود، به وسیله ی کاغذی که در اتاق انتظار بر دیوار زده شده بود، به سه زبان آلمانی، انگلیسی و عربی و از همه ساکنان مدرسه ی سابق که اکنون تبدیل به کمپ ساکنان پناهجویی شده است، خواسته شده بود تا راس ساعت 16:00 هفدهم ژانویه، در اتاق انتظار جمع شوند. تعدادی از ساکنان کمپ شاغل بوده و فکر میکنم در اکثر شرکت ها در آلمان ساعت 17:00 ساعت پایان کار میباشد، به همین دلیل تعدادی از بچه ها با تاخیر به جلسه رسیدند، آن هم با لباس کار، خسته و گرسنه و البته نه چندان شیک و معطر و تمیز به مانند مسئولان مربوطه. فکر میکنم این ساعت جلسه طوری ترتیب داده شده بود تا مسئولان شهر سر وقت یا حداکثر با تاخیر کمتری در کنار خانواده هایشان باشند.

ساعت 15:45 هفدهم ژانویه در یک روز برفی و سرد فرزان یکی از ساکنان ایرانی جلوی درب ورودی کمپ منتظرم بود، از در ورودی داخل شدیم، من را به اتاقی در طبقه ی همکف بردند تا کارت شناسایی ام را تحویل بدم، در ملاقات های قبلی همیشه حداکثر دو مسئول حفاظت در آنجا حضور داشتند ولی این بار حدود 5 تا شش مسئول حفاظتی آنجا بودند.

خانمی کارت شناسایی من را تحویل گرفت، ولی گفت نمی داند که آیا می توانند من را به داخل راه بدهند یا خیر، گفتم من قطعاً داخل خواهم رفت، چون به دوستان فارسی زبانم قول داده بودم که صحبت ها را برایشان ترجمه نمایم.

مرد میانسالی که مسئول سکوریتی آنجا بود، داخل اتاقی رفت که جلسه در آن برگزار می شد، تا با مسئولان شهر مشورت کند که آیا می توانند من را به داخل راه بدهند یا نه، به دنبال او رفتم تا در جریان این بحث قرار بگیرم، آنها همه در اتاق انتظار نشسته بودند، اتاقی که جلسه در آن برگزار می شد، اتاقی که ساکنان کمپ می بایستی در آن زندگی خصوصیشان، خلوتشان، اوقات فراغتشان غذا خوردنشان و ملاقات هایشان با دوستانشان و خیلی چیزهای دیگر را با همدیگر به اشتراک می گذاشتند. در پشت در این اتاق به انتظار ایستادم، فرزان هم در کنار من بود، خانمی از بین مسئولانی که پشت میز نشسته بودند از دوست

ایرانم پرسید که آیا او آلمانی یا انگلیسی متوجه شود، جواب او اما منفی بود، به نظر می رسید که مسئولان شهر به دنبال دردمس نمی گشتند، به همین دلیل علی الرغم میل باطنی شان من را به داخل راه دادند، وارد اتاق شدم، سلام دادم و نشستم. در یک قسمت اتاق 4 نفر، شامل 3 زن و یک مرد پشت میزی نشسته بودند و سه مرد دیگر پشت سر آنها که از شرکت Matrix

Security GmbH بودند که مسئولیت حفاظت و امنیت مدرسه اسبق را بر عهده دارد. ساکنان کمپ هم در دور اتاق نشسته بودند، در ابتدا فکر میکنم چیزی در حدود 15 نفر آنجا بودند و دیرتر و با اضافه شدن کسانی که از کار مستقیماً در جلسه حضور پیدا کردند، همچنان تعداد آنها حدود 15 نفر باقی ماند، چون تعدادی از آن ها از شدت عصبانیت یا عدم حضور مترجم و در نتیجه متوجه نشدن بحث، جلسه را ترک نمودند. البته در مورد تعداد حاضران در جلسه مطمئن نیستم.

خانم Hildegard Peters از حاضران در جلسه خواست تا خود رو معرفی کرده و ملیت و مدت اقامت خود را در هتل لوکس و 5 ستاره ی Kaiserstraße بگویند. همه خود را معرفی کردند، من هم اسم خود را گفتم:

- بهزاد دوستی از ووپرتال...  
خانم Stoppel-Fluit با طعنه از من پرسید که آیا از کاروان ووپرتال هستم؟ جوابم مثبت بود، او گفت:

ولی شما امروز فقط به عنوان مترجم اینجا حضور دارید، اینطور نیست؟ سرم را به نشانه ی تاکید تکان دادم. نگاه افراد پشت میز به من چندان دوستانه نبود، ولی اهمیتی برایم نداشت و کاملاً این قضیه برایم عادی بود و انتظار آن را هم داشتم.

دفتری در دست داشتم، تا اگر نکته ای را در حین ترجمه فراموش کردم، یادداشت کنم، چیزی که توجه مسئولان را تمام وقت به خود معطوف می کرد، آن ها از چه چیزی ترس داشتند؟

خانم Peters علت تشکیل این جلسه را و حضورشان در آنجا را این گونه بیان نمود:

- انتشار نامه ای به صورت عمومی که در آن به مشکلات شخصی و عمومی پناهندگان در آن اشاره شده، با حمایت و پشتیبانی کاروان از ووپرتال، اصلاً لزومی به انجام این کار نبود، بچه های کاروان یا خود شما پناهنده ها تنها با یک تماس با من، می توانستید مشکلاتتان را با من در میان بگذارید.

- صحبت درباره ابهامات و مسائل غیر واقعی. دروغین که در نامه قید شده

- شنیدن صحبت های شما و پاسخ به سوالات شما.

برای این جلسه تنها یک مترجم از طرف شهر آنجا بود، که قرار بود صحبت ها را به زبان انگلیسی ترجمه کند، وظیفه ای که گاهی آن را سهوا یا عمداً فراموش می نمود و گاهی بجای ترجمه صحبت ها، شروع به تکمیل کردن صحبت های همکارانش می

شد، سعی کردم این خلا را پر کنم، هر زمانی که او صحبت ها را ترجمه نمی کرد، من این کار می کردم، ولی متأسفانه من

فرانسوی یا زبان های دیگر را بلد نبودم تا همه بتوانند در جریان صحبت ها قرار بگیرند، چیزی که سازماندهی آن نه هزینه ای آنچنانی داشت و نه کار سختی بود.  
خانم Peters از پناهندگان خواست تا مشکلاتشان را بازگو نمایند تا درباره ی آن ها بحث و گفتگو شود.  
فرزان اولین نفری بود که شروع کرد ،

- ما اینجا هیچ حریم خصوصی نداریم، حق نداریم با کسی رابطه داشته باشیم، برای مردم ما مثل هیولا می مانیم، چون در این کمپ زندگی می کنیم، چطور میتوانیم با دوست دختر یا دوستی اینجا دیدار کرده و حریم خصوصی خود را داشته باشیم؟ با ما اینجا مثل حیوان رفتار می شود، مثل افراد زندانی.

خانم Stoppel-Fluit مسئول اداره ی سوسیال، در حالی که خنده ای بر روی لب داشت، با تعجب جواب می دهد:  
- چطور شما حریم خصوصی ندارید، ما برای شما این اتاق را مهیا نموده تا با مهمانان خود دیدار نمایید، شما حتی کاملاً آزاد بوده تا با بازدیدکنندگان یا مهمانانان به بیرون رفته و هر کاری که دوست دارید انجام دهید.

فرزان اضافه می کند :

- چطور می شود از مهمانی در این اتاق پذیرائی کرد، آنهم در حالی که کسی مشغول تماشای تلویزیون بوده ، یا غذا خوردن یا حتی کسان دیگری هم مهمان دارند؟
- باید چه اتفاقی دیگر رخ دهد تا شما متوجه این موضوع شوید که شرایط ما در اینجا بسیار طاقت فرسا می باشد، حتماً باید دیوانه شویم، نامه ای از روانپزشک آورده تا شما شاید قبول کنید که شرایط ما در اینجا وخیم است؟

نفر بعدی موسی از کشور گنیا بود که به زبان انگلیسی از مشکلات زندگی در این جا گفت، البته اجازه بدهید که نگویم زندگی، نمیدانم اسم آن را چه بذارم.

- ما اینجا به هیچ عنوان امنیت نداریم، کسانی اینجا زندگی می کنند که آدم های غیر عادی و غیر طبیعی هستند، شماها ما و آنها را با هم در اینجا به حال خود گذاشته اید. ما به هیچ وجه اینجا احساس امنیت نمی کنیم، این اصلاً شوخی نیست، ما اینجا جان و مال و روانمان در خطر است...
- ما اینجا یخچال مشترکی داریم، ولی هر وقت در آن چیزی گذاشتم به سرعت ناپدید شد...
- چند شب پیش شخصی به وسیله ی چاقویی دوست من را تهدید کرده و وسایلش را از او دزدیده...
- روزی نامه ای را از سکوریتی تحویل گرفتم ولی آن نامه باز شده بود، حتی عکسی از آن دارم که می توانم .....

ناگهان خانم Peters حرف های او را قطع کرده و گفت:

- این امکان ندارد که اینجا نامه ای باز شود...
- و نگاهی به مسئول سکوریتی کرد و این آقا هم که با بی میلی تمام در جلسه بود، سری تکان داد به نشانه ی تایید.  
موسی تاکید کرد که عکسی از نامه ی باز شده دارد و آن را نشان داد، خانم Peters ولی همچنان اصرار داشت که این اتفاق غیر ممکن است رخ داده باشد، او گفت ممکن است این اتفاق توسط مسئول پست و به صورت غیر عمد رخ داده باشد.

نفر بعدی محمد بود که می خواست صحبت کند، او دیرتر به جلسه اضافه شده بود، با لباس کار، خسته و گرسنه،

- من شاغل هستم و کار سختی دارم، باید حدود ۳۰۰ یورو بابت اجاره ی ۵ متر مربع و یک تخت بپردازم، آنهم در حالی که حمام بیرون از ساختمان بوده و پریز برق هم نداریم، و حق ندارم به راحتی مهمانان هایم را به حضور بپذیرم.
- به دلیل کنترل شبانه روزی و همچنین تعداد بالای هم اتاقی ها، امکان هیچ گونه استراحتی وجود ندارد...
- من اینجا هزینه ی نسبتاً بالایی را پرداخت می کنم ولی در ازای آن، نه امنیت دارم، نه آرامش و نه اینکه می توانم استراحت کنم...

سپس خانم Stoppel-Fluit گفت که لازم میدانم توضیحاتی را بدهم، آنهم با بی توجهی تمام به تمام مسائل مهمی که موسی و محمد مطرح نمودند؛

- باید همه شما به این نکته توجه کنید، این مبلغی که شما پرداخت میکنید، اسمش اجاره نمی باشد، بلکه بابت هزینه های مختلفی می باشد، از قبیل هزینه های آب و برق و گاز، بیمه و هزینه های ایمنی و حفاظتی چیزهای دیگر، آن نباید با اجاره اشتباه گرفته شود!

بعد با لحنی طعنه آمیز و لبخندی بر گوشه ی لب اضافه کرد،

- این درست همانند هزینه های جانبی هست که همه ی ما باید آن را پرداخت کنیم...

می شود نا امید را در چهره ی آدم ها دید، تعدادی جلسه را ترک می کنند، آن ها امیدی به این جلسه ندارند و مطمئن هستند که حرف جدیدی این جا زده نخواهد شد، بقیه هم اگر مانده اند، فقط به این دلیل است که می خواهند حرف دلشان را بزنند و نه بیشتر.

یکی دیگر از ساکنان که او هم تازه از سر کار آمده، شروع به صحبت می کند، از سختی های کار کردن و بعد آمدن به کمپ می گوید، اینکه باید در این هوای سرد به بیرون از ساختمان برای حمام برود و گاهی باید بعد از استحمام مدتی را منتظر باز شدن در بمانند، و اینکه آنها به هیچ وجه امکان استراحت بعد از کار ندارند، چون یا سر و صدای دیگران که هر کدام مشغول انجام کاری هستند اجازه نمی دهد، یا کنترل های شبانه توسط مسئولان سکوریتی. او باید هر روز ساعت ۴ به سمت محل کار برود ولی امکان استراحت و خواب کافی را ندارد.

خانم Stoppel-Fluit همچنان خنده ای بر گوشه ی لب دارد و می گوید:

- سال ۲۰۱۵ ما باید 530 پناهجو رو در اینجا اسکان می دادیم، در آن زمان وضعیت این کمپ بسیار بدتر بود، خود بچه ها با حمایت ما شروع به بهتر کردن و سر و سامان دادن اینجا شدند، و ما مجبور بودیم حمام را بیرون بسازیم چون جایی نداشتیم...

- شما باید خوشحال باشید که تعدادتان نسبت به سال های گذشته بسیار کمتر می باشد، اگر پناهجویان بیشتری به اینجا فرستاده شوند، آن موقع شما مجبور خواهید بود با تعداد نفرات بیشتری زندگی کنید...

این خانم به صحبت کردن بی وقفه ادامه می دهد، بدون اینکه وقتی برای ترجمه ی صحبت ها بدهد، دست خود را بلند کرده تا از او درخواست کنم وقتی برای ترجمه بدهد، ولی او خودش را با انگشتش نشان داده و می گوید که اکنون نوبت اوست که صحبت کند، شروع به ترجمه ی همزمان میکنم و همین باعث می شود تا متوجه بقیه سخنان او نشوم.

جلسه به همین صورت پیش رفت که همگی شکایت می کردند و از مشکلات بی پایانشان می گفتند و مسئولان مربوطه کاری جزء انکار و بهانه جویی نمی کردند.

جلسه حدود یک ساعت به همین صورت پیش رفت و بعد خانم Peters گفت:

- اگر کسی دیگر نکته ای/حرفی برای گفتن ندارد، می خواستم نکاتی درباره ی نامه ی عمومی منتشر شده از طرف شما رو گفته و بعد جمع بندی ای از این جلسه نمایم.

کسی دیگر توان سخن گفتن نداشت، همه خسته بودند و افسرده و ناامید،

خانم Peters پرونده ای را که جلویش بود باز کرد، آن را ورق زد تا به نامه ی مذکور برسد و اینگونه گفت:

- از نظر ما هیچ لزومی به نوشتن نامه نبود، کافی بود سازمان کاروان و ویرتال، یا حتی نماینده /هائی از شما، با ما تماس گرفته و مشکلات را با در میان می گذاشتید تا بتوانیم راه چاره ای برای آنها بیابیم

فرزان که در کنارم نشسته بود، از من خواست که صحبت هایش را ترجمه کنم:

- ما دو سال است هر روز به شما از مشکلاتمان می‌گوییم، ولی هیچ‌کسی حاضر به گوش کردن دردهای ما نبوده است، و اگر شما حالا اینجا هستید، فقط به دلیل انتشار نامه است، اگر این کار نمی‌کردیم، شما حالا اینجا نبودید...

خانم Peters به سخنانش ادامه می‌دهد؛

- از نظر ما بسیاری از نکاتی که در نامه قید شده است، غیر واقعی و دروغ است.
- من از سازمان کاروان بسیار عصبانی هستم که در این مسئله داخلی دخالت نموده اند...

با احساسی از خنده و افسوس به فکر فرو رفتم، این ادعا وجود دارد که در آلمان، آزادی بیان وجود دارد ولی این مسئله خنده داری برای من است، در مدت اقامت ۴ ساله ام در آلمان این اولین باری نیست که با نقض حقوق بشر و آزادی بیان مواجه می‌شوم. اینجا در آلمان هم حقوق بشر و هم آزادی بیان به صورت علنی نقض می‌شود، فقط شکل آن با آن چیزی که من در کشور مادری ام، جمهوری اسلامی ایران دیده ام فرق می‌کند.

باز توجهم به صحبت های خانم Peters جلب شد؛

- در نامه مسئله ی انتظار پشت در یک دروغ است، مسئولان حفاظت موظف هستند تا ۱۰ ثانیه در را باز نمایند و مطمئن هم هستم که همین گونه بوده.
  - به هیچ وجه مسئولان حفاظتی حق باز کردن نامه ها را ندارند و قطعاً این اتفاق رخ نداده است...
  - از همین امروز هر کسی کار دارد یا مشغول به کار شود، می‌تواند از اینجا برود، ولی باید خود خانه ای پیدا کرده و هزینه های آن را متقبل شود.
  - ترتیبی اتخاذ می‌شود تا کسانی که شاغل می‌باشند، با سرعت هر چه بیشتر بتوانند از اینجا نقل مکان کنند.
  - ما روی حفاظت و امنیت این مکان کار خواهیم نمود و درباره ی آن بحث خواهیم نمود که چطور می‌شود شرایط امنیت را بهتر نماییم.
  - شما برای تطبیق پذیری با جامعه ی آلمان باید زبان آلمانی را فرا بگیرید، به همین منظور ما این اتاق (اتاق ملاقات) را برای شما مهیا نموده ایم تا فضایی داشته باشید تا در آن زبان آلمانی یاد بگیرید. و همچنین بتوانید در این اتاق با مردم دیگر ارتباط داشته تا به یادگیری زبان و تطبیق پذیری شما کمک نماید.
- مجبور شدم حرف این خانم رو قطع نموده تا نکته ی مهمی را یادآور شوم، اصلاً قصد نداشتم تا در این جلسه سخنی بگویم ولی مجبور شدم. البته با بلند کردن دست از او اجازه این کار را گرفتم تا بی احترامی نکرده باشم، از او پرسیدم که آیا مطمئن هستند که امکان و اجازه ی دیدار برای تمامی ساکنان با دوستانشان فراهم می‌باشد، او گفت خب مسلم است ولی منظورتان چیست، گفتم، دو تن از دوستان ما از کاروان حق آمدن به اینجا ندارند مگر اینکه شما به آنها اجازه دهید، آنهم با درخواست کتبی که قبلاً به شما ارسال شده، شما از ساعت ۸-۱۳ و از روزهای دوشنبه تا جمعه قابل دسترسی هستید، و غیر از آن قابل دسترسی نمی‌باشید، این یک محدودیت علنی برای ساکنین ایجاد می‌نماید. این اصلاً درست نیست که آنها آزادانه و بدون محدودیت می‌توانند ملاقات داشته باشند.

خانم Stippel-Fluit گفت :

- این تصمیمی است که از سوی ما اتخاذ شده...

خانم Peters نکات دیگری را هم گفت که مهمترین آنها صحبت درباره ی قانون **Residenz Pflicht** بود، او گفت:

- شما می‌توانید سه شب را بیرون از این جا سپری کنید ولی از قبل باید به ما اطلاع دهید که کجا به سر می‌برید، آدرس، تلفن ثابت و تلفن همراه

فرزان گفت:

- اگر مسئله ی مهمی در آخر هفته یا بعد از ساعات اداری پیش بیاید، چطور می‌شود به شما اطلاع داد؟

خانم Stippel-Fluit:

- می توانید آن را با یکی از مسئولان امنیتی کمپ در میان بگذارید.  
فرزان:

- چند بار قصد این کار را داشتیم ولی این ماموران امنیتی به هیچ وجه اجازه ی این کار را به ما ندادند.

خانم Stippel-Fluit:

- چرا این امکان وجود دارد، من با آنها صحبت خواهم کرد.  
- شما باید همیشه برای ما در دسترس باشید، تا در مواقع ضروری ما بتوانیم شما را سریعاً پیدا نماییم.

خانم Peters صحبت های خود و جلسه را اینگونه پایان داد:

- ما روی این قضیه فکر میکنیم که چطور می شود شرایط این جا را بهبود بخشید و می توانیم دو ماه دیگر جلسه ای برگزار نموده تا درباره ی پیشرفت ها با یکدیگر صحبت نماییم.

جلسه حدود دو ساعت به طول انجامید، مسئولان شهر از غیر واقعی و دروغ بودن برخی از مسائل ذکر شده در نامه گفتند، ولی نگفتند برای مسائلی که از نظر آنها واقعی و درست می باشد چه طرح و برنامه ای دارند یا حتی مشخصاً نگفتند که این دروغ ها چه هستند و به چه دلیل دروغ می باشند؟

این دفعه ی دومی بود که خانم Peters که از آوریل ۲۰۱۸ که کار خود را آغاز نموده، از کمپ مذکور بازدید می نماید. آنها از انتشار این نامه بسیار عصبانی می باشند، چیزی که خود بارها به آن در رسانه ها اعتراف نموده اند، و مشخصاً از کاروان، خب این تناقض بزرگی است، آنها همزمان از نبود مشکلات و بهبود شرایط در کمپ سخن می گویند. آن ها از دروغ بودن بسیاری از مسائل می گویند و ادعا دارند شرایط آنقدر ها هم بد نیست، ولی از طرف دیگر به این اعتراف می نمایند که شهر Schwelm شهر ثروتمندی نیست و بودجه ی کافی برای بهتر کردن شرایط کمپ را ندارد. آن ها از کاروان عصبانی هستند که چرا این نامه را نوشته و به انتشار عمومی رسانده اند، ولی نمی خواهند که قبول کنند، این انتقادات و مشکلات از سوی ساکنان کمپ مطرح شده و آن ها حق دارند به صورت آزادانه عقاید و انتقادات خود را مطرح نمایند، حال چه با کمک کاروان یا هر کس و گروه دیگری، به صورت کتبی یا شفاهی، مگر این که مسئولان شهر Schwelm مخالف عقیده ی من باشند و حق آزادی بیان را برای ساکنان کمپ Kaiserstraße قائل نباشند.

● تمام آنچه خواندید فقط نظرات و مشاهدات شخصی بنده بوده و ارتباطی با هیچ گروه و سازمانی ندارد، از هر کسی که این متن را می خواند خواهش میکنم که برای یک بار هم شده به ملاقات دوستانمان در کمپ مذکور برود تا شرایط را از نزدیک ببیند و امیدوارم همه ما به این درک رسیده که هر یک از ما می توانست در این شرایط باشد

می خواهم نوشته ام را با شعری از سعدی به پایان برسانم:

بنی آدم اعضای یک پیکرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار  
تو کز محنت دیگران بی غمی  
نشاید که نامت نهند آدمی



